

فتح بغداد بدست هلاکو

بوقت آنکه پادشاه جهان ماده امن و امان هولاکو خان عزم دخول در بلاد ملاحظه کرد جهت استیصال آن قوم ایلچی بخلیفه فرستاد که گفته من ایلم نشان ایلی آن باشد که ما چون بیاغی بر نشینیم ما را باشکر مدد دهی خلیفه با وزیر و نواب مشورت کرد که فردی چند سپاهی فرستادن مصلحت باشد، جماعت امراء و لشکریان گفته بودند که میخواهد که بدین نهانه بغداد و ملک خلیفه را از سپاهی خالی کند تا بهر وقت که خواهد بی زحمت درین ملک تصرف کند بسبب این سخن خلیفه فرستادن لشکر در باقی کرد، و چون پادشاه از استخلاص ولایت ملاحظه فارغ شد و بجانب همدان بیوست از خلیفه باز خواست سخت کرد و گفت لشکر فرستادی خلیفه برسید و با وزیر مشورت کرد، وزیر گفت مالها بسیار از نقد و جواهر و مرصعات و جامه های فاخر و مرکوب فاره و غلمان و جواری و استران ترتیب باید داد و فرستاد و عذر خواست، خلیفه را موافق آمد اشارت فرمود که نسخه کنند و ترتیب سازند و از خواص دوسه کس را نامزد کرد که بروند و این مالها ببرند و عذر بخواهند دوات دار کوچک و دیگر بزرگان گفته بودند این تدبیر، وزیر جهت آن کرده است تا کار خود بسازد و مالشکریان و ترکان را بدست باز دهد تا ما را هلاک کنند ما خود نگاه کنیم چون مال بیرون برند رسولان را بگیریم و مال بدست مردم خود بفرستیم و کار خود بسازیم و ایشان را در تنور بلانهم، چون خلیفه از این معنی آگاه شد

فرستادن رسولان و مالها در باقی کردو اندک تحفه بفرستاد پادشاه

خشم کرد و فرمود که با خوبش بیای یا اگر نیایی از سه کس یکی را

(۱) نقل از جنگی که محتوی چندین کتاب است که منجمه سه جلد آن تاریخ جهان گشای جوینی و جلد چهارم آن مطالب فوق است که مرحوم خواجه اسدالله ولد میرزا عیسی نقرشی در ۱۳۰۳ قمری هجری استنساخ کرده متعلق باقای رسول نخشبی و جلد دیگر آن تسلیه الاخوان تألیف صاحب دیوان عطا ملک جوینی است

بفرست وزیر یا دوات دار یا سلیمان‌شاه، خلیفه هیچکدام نکرد و عذر گفت خشم پادشاه بیفزود و اندیشه کرد بجانب بغداد چند کت از یکی بیامد و بر رفت و کرتی ابن الجوزی پسر محیی الدین را بفرستاد و بر جمله هیچ فایده نبود، پادشاه از حدود همدان در شوال سنه خمس و خمسين و ستمائه حرکت فرمود و سوغن‌جاق نوئین و تاججو نوئین در مقدمه راست رفته بودند بر راه اربیل بر میمنه از راه کوه‌ها شهر زور و دقیرق و کبد بوقانوئین و آنکنا نوئین بر میسر از جانب تکریت و بیات و پادشاه در قلب لشکر بر راه کرمانشاهان و حلوان حرکت فرمود و از بغداد دات دار بیامد بالمشگر و مبانای بعقوبه بادخری بکنار لشکر گاه ساخت و پادشاه تاججورا فرموده بود که از دجله بگذرد و از جانب غربی بیفداد در آمد پادشاه بحلوان رسید بنه آنجا رها کرد و جریده با سواران بی بنه از آنجا برفت بزرگ پادشاه بر بک حلبی افتادند او را بگرفتند و بخدمت آوردند او قبول کرد که سخنها بر استی بگوید او را امان دادند و بزرگ با مغولان برفت سلطان زاده از بقایای خوارزمیان هم در این بزرگ بود بلشگر گاه خلیفه نامه نوشت که من و شما از بک جنسیم من بیندگی پیوستم و ایل شدم مرا نیکو میدارند شما هم بر جان رحمت کنید و ایل شوید تا خلاصی یابند و نامه بقراسنقور نوشته بود جواب باز نوشت که هولاکو را چه محل باشد که قصد خاندان عباسی کند چه این دولت مانند او بسیار دیده است اگر او را بایستی که صلح باشد نیامدی و ولایت خلیفه خراب نکردی آبر اکتون هم با همدان رود و عذر بخواهد ما دوات دار را شفاعت کنیم تا او پیش خلیفه تضرع کند تا با طبع آید و صلح قبول کند.

این نامه بیادشاه رسید بخندید و گفت آری حکم خدای راست تا او چه خواسته باشد و چون سوغن‌جاق و تاججو نوئین از دجله بگذشتند بغدادیان حس ایشان بیافتند پنداشتند پادشاه هولاکو است که با آن طرف گردید دوات دار و لشکر باز بعقوبه گشتند و در بغداد از دجله بگذشتند و در حدود انبار سوغن‌جاق نوئین که در مقدمه میرفت مضاف دادند و لشکر او را بشکستند و بهزیمت کردند و چون بتاججو نوئین رسیدند، او لشکر بر را باز گردانید و

در دوات دار زد و او را بشکست، و بسیار خلق را بکشتند، و ایشان با هزیمت بیغداد آمدند و پادشاه بر بالای بگذشت، آنجا کشتی نگذاشته بودند و بر آب زد و بیاعد تا در بغداد بوقایمور هم بجانب غربی فرستاد و پادشاه در منتصف محرم سنه ست و خمسین و ستمائه در بغداد نزول کرد، و فرمود تا گرد بغداد دیوار کردند که مغول آنرا جبر میگویند بیگ شهبانروز لشکر پادشاه ازین جانب شهر خندق بزرگ فرو بردند و بجانب بنهادند و کار جنگ ساخته کردند؛ خلیفه صاحب دیوان و ابن دروس را بفرستاد گفته بودند، اگر تحفه بسیار بفرستیم، گویند سخت بترسیده اند، بر اندک اقتضار باید کرد پادشاه فرمود که چرا دوات دار و سلیمان شاه نیامدند خلیفه بجواب فرستاد که پادشاه فرمود که وزیر با دوات دار با سلیمان شاه از هر سه یکی بیرون آیند، اکنون من بقول خود برسیدم وزیر را که بزرگتر بود فرستادم، پادشاه هم بسخن خود برسد و ایشانرا بطلبید پادشاه فرمود که من همدان گفتم اکنون که بدر بغداد و اینهمه برفته است چگونه بر یکی قناعت کنم هر سه را ببايد فرستاد، فی الجمله چون جنگ در پیوستند پادشاه بنفس خود بر جانب شرقی شهر بود مقابل برج عجم و لشکر و کیه بوق آنجا بقوس جنگ میکردند، و بلغای و ستای بر جانب راست شهر بودند و بوقایمور از جانب غربی آنجا که باغ نقل است و تایجو و سوغونچاق از آنطرف که بیمارستان عضدی است آغاز جنگ کردند ۲۲ محرم سنه ست و خمسین و ستمائه شش شبانه روز حرب کردند سخت و پادشاه فرمود تا شش مثال بنوشتنند که جماعت سادات و دانشمندان و ارکون؟ و مشایخ و کسانی که با ما جنگ نکنند ایشان را از ما امان است و مثالها بر تیر بسته بشهر انداختند از شش طرف و بر جمله حرب سخت کردند بروز و شب تا روز ۲۸ محرم وقت طلوع آفتاب، لشکر بر دیوار رفت، اول بر برج عجم شدند و از دو جانب بارو میرفتند و مردم را میراندند تا نماز پیشین همه سر دیوار مغول از بغدادیان بسته بودند و بوقت دیوار کردن پادشاه فرموده بود تا بالا و شیب بغداد کشتیها گرفته بودند و جسر بسته و نگاهبانان بر نشانده و منجنیق نهاده و آلات نطف ساخته و چون حرب سخت شده بود دوات دار خواسته بود که

بکشتی بجانب شیب گریزد و این سخن بمغولان رسیده بود ، منجنیق و تیر روان کرده بودند او باز پس گریخته بود و سه کشتی از آن او بستند و مردم را بکشتند و اسلحه ایشان بیاوردند و نقیب علویان در کشتی هلاک شده بود ، چون دیوار بگرفتند فرمود که همه اهل شهر دیوار خراب کنند رسولان آمدو شد نمودند پادشاه فرمود که دوات دار و سلیمان شاه بیرون آیند خلیفه اگر خواهد بیرون آید و اگر خواهد خلیفه پسر میانین خودبا دوات دار و سلیمان شاه بیرون فرستاد

دوات دار باز پس رفت و گفت سلیمان شاه را که لشکریان بسیار در ما پیوسته اند او را با شهر فرستادند و امان خواستند بعد از آن خلیفه چون دید که رونق کاری نماند اجازت خواست که بیرون آید چهارم صفر بیرون آمد

پادشاه را بدید با پسران سال هجرت ششصد و پنجاه و شش روز یکشنبه چهارم از صفر چون خلیفه نزد هلاکو رسید دوات عباسیان آمد بسر و خواص خود از ائمه و سادات و مشایخ او را بدروازه کلاواز فرود آوردند و بعد از آن فرمود تا شهر را غارت کردند و پادشاه بمطالعه خانه خلیفه رفت و همه روی بگردید و خلیفه را حاضر کردند ، خلیفه را فرمود تا پیشکشها کرد آنچه آورد پادشاه هم در حال بغواص و امراء و لشکریان و حاضران ابشار کرد و طبقی زربیش خلیفه بنهاد که بخور گفت نمیتوان خورد گفت پس چرا نگه داشتی و بلشکریان ندادی و این درهء آهنین را چرا بپیکان نساختی و بکنار جیحون؟ نیامدی تا من از آب نتوانستمی گذشت خلیفه بجواب گفت تقدیر خدای چنین بود پادشاه گفت آنچه بر تو خواهد رفت هم تقدیر خدای است ، و شب را باز کشت آنکه خلیفه را فرمود که زنانی که با او و پسران او پیوسته اند بیرون آورد بسرای خلیفه رفتند . هفتصد زن و هزار و سیصد خادم بودند و دیگران را متفرق کردند چون از غارت فارغ شدند بعد از يك هفته اهل شهر را امان دادند و غنیمتها جمع کردند و چهاردهم سفر پادشاه از در شهر کوچ فرموده خلیفه را طلب کرد او را آنجا آوردند و پسر میانین را بر عقب آوردند با پنج شش خادم ، آن

روز در آن دبه کار او به آخر رسید و دیگر روز پسر مهین را و کسانی که با او بودند بدروازه کلوان کار او به آخر رسید و زنان و خادمان را متفرق کردند پادشاه از آنجا دیگر روز کوچ و فرمود و صاحب دیوان و ابن و ربوس را با بغداد فرستاد وزیر را بوزیری و صاحب دیوان را بصاحب دیوانی و ابن و ربوس را بسرخیل اوزان و استوبها در را بشحنگی نامزد فرمود و فرمود تا بغداد را بعمارت آورند و کشتکان و چهار پایان مرده را بر داشتند و بازارها معمور کردند و پادشاه بمبار کئی مظفر منصور با سیاه کوه آمد و بوقا تیمور نامزد حله و واسط کرد و اهل حله از پیش شده بودند ، چون بوقا تیمور آنجا رسید ایشان را امتحان کرد و از آنجا بواسط شد یکهفته قتل و تاراج کرد و از آنجا بازگشت و بوقا تیمور بر نشست و بشتر رفت و شرف الدین ابن الجوزی را با خود ببرد تا شهر ایل کند و سپاهیان و ترکان بعضی بگریختند و بعضی کشته شدند و بعضی ایل شدند و کوفه و بصره بلشکر نرفته ایل شدند

جواب حسابی

بنثرامن سفیر امریکا که در زمان ناصرالدین شاه بایران آمده در سفرنامه خود مینویسد که نصیرالدوله (که بعد آصف الدوله شد) روزی بانوکرهای متعدد خود بجائی میرفت از قضا الاغدارى هم از آنجا عبور میکرد الاغدار نه تنها الاغهای خود را از سر راه نصیرالدوله کنار نکرد، بلکه وقتی که نوکرهای او خواستند الاغها را بکطرف کنند ، بایشان نزاع نمود نصیرالدوله برآشفته گفت؛ چرا کنار نمیروی تو که الاغدارى بیش نیستی جواب داد که من هم حق دارم از این راه بگذرم فرق میان من و شما این است که من آدمی هستم که خر میرانم و شما خری هستید که آدم میرابید نصیرالدوله از این جواب خیلی حظ کرد بنوکرهای خود فرمود که متعرض او نشوید .